

قهرمانان

(سردار عیوض خان حلالی)

تالیف: هاشم فرهادی

سرشناسه : فرهادي هاشم ۱۳۶۷

عنوان و نام پندآور : قهرمانان (سردار عیوض خان جلالی) تألیف فرهادي

مشخصات نشر : شیروان شیلان ۱۳۹۱

مشخصات ظاهري: ۳۴۷ ص

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع : سردار عیوض خان جلالی

موضوع: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق

رده بندي کتبخانه: ۱۳۹۱ ق ۴۴/۰/۱۳۷۰ DSR

رده بندي دیوبند: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۴۴۱۹۰

تلفن: ۰۹۱۵۱۸۹۳۱۴۴

۰۹۳۵۷۱۵۱۶۷۱

نام کتاب: قهرمانان (سردار عیوض خان جلالی)

تألیف: هاشم فرهادی

ناشر: شیلان

نوبت چاپ: اول

صفحه آرا: ایرج کریمی

طراح جلد: علی شیر دل

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۱۳۳ - ۱۰ - ۲

تقدیم

به

پدر و مادر عزیزم که نماد عظمت و پاکی هستند

چند ورق با اسماعیل حسین پور....

چند سال پیش شوق دیدار دوستان و تماشای یک عروسی سنتی ما را به روستای زیبای "سرانی" کشاند. روستایی تاریخی ساز و مرد پرور. روستایی سبز و با طراوت با مردمی نجیب و سحرگوشتی و لبخند بر لب. روستایی با قله‌هایی بشکوه که سالیان سال است سر "سرانی" را برشانه‌های سترگش نهاده است و چون مهربان مادری "سرانی" آن را از گزندهای بی‌شمار در امان نگهداشته است.

سرانی با "کدخدا یوسف" نام آور تراست. پیرمرد پوستین برشانه نهاده، با هیبت پرشکوه مردانه‌اش، مهربان مرد مهمان نواز که خیلی‌ها نمک پرورده‌اش هستند و نمی‌شد سرانی را دید و کدخدا یوسف را ندید.

پیرمرد "دوتار" می‌زد. این اواخر به زحمت می‌نواخت. سنی بیش از ۸۰ داشت اما برپای بود. در چشمان پرفروغش می‌شد صدها خوشه ستاره‌ای مهر چید. آنسوتر از زلالی چشمانش دریایی از درد و غیرت موج می‌زد، به ویژه آنگاه که پیرمرد دست به دوتار می‌برد و می‌نواخت و می‌خواند، می‌شد تلاطم امواج را دید و زلالی اشک‌های گونه‌اش، روایتی بلند از برپای ایستادگی و ستم ستیزی و میهن پرهیزی به یادگار مانده از دیروزیان بود.

"کدخدا یوسف" نواخت و خواند و خواند و ما غرق در آوای اهورایی او و دوتارش بودیم. زمانی همه با هم گریستیم که پیرمرد آهنگ "سردار عیوض" را نواخت و ترانه‌ی پرشکوهش را خواند. خون پیرمرد به جوش آمده بود. درد را آنگاه می‌شد در صدایش دید که:

نامراد و پرئه رمان

سه ردار عیوض خان

را زمزمه می‌کرد. گویی تمام غربت زمین برشانه‌های پیرمرد بود. گویی باری سنگین‌تر از قله‌های آبادی را برشانه‌ی خویش و دوتارش داشت. پس از اشک ریزی بی‌ریای مردان آن محفل آسمانی، کدخدا به صحبت نشست. قصه‌ی پراندوه سردار را گفت. سردار عیوض، مرد بی‌هراس و وطن دوست. او که پس از تنگین قرارداد آخال و جدایی "فیروزه" از ایران عزیز که به دست نالایق پادشاه آن عصر - ناصرالدین شاه - امضاء شد این وطن فروشی را تاب نیاورد. فیروزه خانه‌ی آبا و اجدادی او بود. فیروزه گهواره‌ی در جنبش خاطرات او بود. فیروزه روح او بود و به این خاطر تاب نیاورد ملک و دیارش را تقدیم روسها کند. از آن سو روسها به جنگش آمده بودند و از این سو قاجارها که چرا مرد قرارداد را نمی‌پذیرد و فرمان سلطان عیاش را گردن نمی‌نهد. در آن روزگار که شاه قاجار باده نوش پایتخت بود و باید کشورش را مرزبان می‌بود درختان سرو کوهستان - مرخ - ها سرمست از خون سردار دست به سلاح برده برضد

روسها بودند. سردار نه خود، که با انبوه یاران و ایلش ایستاده بودند و می‌رمزیدند و سرخی خونشان را هنوز می‌توان نمناکی چشم چشمه‌های جوشان از دل صخره‌های سرانی به تالش نشست.

پیرمرد می‌گفت: "از اینجا تا فیروزه راهی نیست. این آب دارد به سمت فیروزه می‌رود. این کوهها صخره‌ی رزم و دشمن ستیزی‌های سردار عیوض بوده‌اند. اینجا بوی سردار عیوض می‌دهد. روح پرهیت آن فرزند راستین ایران امروز نظاره‌گر ماست تا مبادا خانه به دشمن دهیم."

حالا از آن سفر و آن تار و آن دیدار چند سال می‌گذرد. هنوز صدای گرم پیرمرد در گوش من است. با خود می‌گفتم کاش می‌شد کنار غربت "کدخدا یوسف" نشست و در کنار زلال چشمه‌های سرانی ترانه‌ها و نواها و نغمه‌های آن فرزانه مرد دل‌داده‌ی کوه آبادی را نوشت و نوشید! کاش می‌شد روایت بلند آن همه ایثار را زبانی شد و فردائیان را آموخت که چگونه بی‌ادعایانی حرمت وطن را عزیز داشته‌اند و امروز هیچ نامی از آنان نیست و تاریخ نویسان آن عصر آوای بلند آن همه ایثار را نشنیدند و تنها کوههای سرانی آن "هرایی" بلند را هنوز در گوش دارند!

هنوز چندی از آن حسرت بلندم نگذشته بود که ناباورانه آرزویم عینیت یافت. عزیز برادر جوان و اندیشمند و هنرمند دیارمان آقای "هاشم فرهادی" با کاری سترگ ما را به تماشای آن شکوه و ترنم کلام "کدخدا یوسف" میهمان است. او با رنج‌های

فراوان و زحماتی در خور، روایت آن رهایان رسته از هر چه بند و بال گستر آسمان شده را، به زیبایی به نگارش در آورده است. کاری که پیش از این استاد پرآوازه‌ی این ملت "کلیم الله توحیدی" بخش‌هایی از آن ماجرای سرخ را به زیبایی روایت کرده بود و گام‌های رهنوردان امروز ثمره‌ی رنج‌های آن بزرگ راهنمای مردم ماست.

حال عزیز جوان پرشور و شعور "هاشم فرهادی" عزیز، با خلق این اثر گرانشنگ نام و یاد سردار عیوض و همزمان از توفان گذشته‌اش را از پشت قله‌ها و از میان سخت دره‌های سرانی پرواز داد و بر دفتر دل‌ها ماندگارتر کرد. چیزی که پیش از این تنها "بخشی" ها روایتش کرده بودند و یکی پس از دیگری با همان آرمانهای بلند سردار درد، جان سپردند و حال از آن همه "نقل" و "روایت" و "نوا" تنها تاری بی‌سیم و صدا به یادگار مانده است.

این اثر در این عصر، آغاز مبارکی است تا بدانیم ریشه در چه خاکی داریم و تبارمان به چه صخره‌هایی می‌رسد. تا باور کنیم که خون شهیدان دیروز و امروز این همه سرزندگی را برای ایران عزیز به ارمغان آورده است. در این عصری که نادانسته و ناخواسته خویش گریز شده‌ایم و به تقلید از خیلی‌ها با خاک و خاطره‌ها و خطرهای دیروز پدران مان بیگانه شده‌ایم. ما که چشم بریالا بلندی فداکار فرزندان ایران بسته‌ایم و فرهنگ پرافتخارمان امروز در میان غبار سنگین تاریخ نویسان عهد قاجار و ناراست نویسان ثناگوی سلطان‌های آن عصر مظلوم واقع شده است.

امروز این کارهای با یسته و شایسته‌ی جوانان خود باور کرده‌ای چون "هاشم فرهادی" عزیز تابناک آینه‌ای است که باز دودن آن غبار سنگین می‌توانیم دمی خویش و شکوه و شرافت و غیرت و وطن دوستی‌مان را به تماشا بنشینیم و نیک نظر کنیم که از آن عصر تا امروز چه رادمردانی با سرخی خوشان سند سربلندی این ملک را امضا نموده‌اند تا ما امروز گردن فراز تر از پیش، به دیروزمان چشم بدوزیم و برای امروز و فرداها طرحی نو در اندازیم و در گذشته نماییم و بیاموزیم که چه کنیم تا آن همه ایثار و خون و فداکاری در ذهن‌ها چون درختی بهاری همواره به شکوفه بنشیند.

با تبریک این فرخنده کار سترگ به برادر معلم سخت کوشم جناب آقای "هاشم فرهادی" و همه‌ی فرهنگ دوستان و دل‌به‌میهن سیردگان، امیدوارم با همت والای این عزیز و دیگر جوانان دل‌آگاه و اندیشمند این دیار شاهد شور آفرینی‌ها و افتخار آفرینی‌های دیگر در این عرصه باشیم و باور کنیم که هر برگ یک کتاب بخشی از بودن ماست. خویش را باور کنیم...

اسماعیل حسین پور

پیشگفتار

هزاران سال پیش مردمانی از سرزمین‌های شمالی بسوی فلات ایران مهاجرت کردند، این مردمان به سه قوم بزرگ ماد، پارس و پارت تقسیم می‌شدند، پارس‌ها به سمت جنوب زاگرس رفتند و در دشت‌های کنونی شیراز مستقر شدند و بعدها بانی امپراطوری بزرگ هخامنشیان گردیدند، پارت‌ها به سمت شمال شرق فلات ایران رفتند و این قوم بانی حکومت بزرگ اشکانیان گردیدند، اما مادها که ما اکنون با آنها سروکار داریم در شمال غرب فلات ایران مستقر شده و به رهبری دیا نوکو اولین حکومت رسمی ایران را در سال هفتصد و پنج از میلاد تاسیس کردند و مرکز آنها در شهر کنونی همدان بود که آن را هگمتانه می‌نامیدند. حکومت مادها در زمان هو خستره به اوج خود رسید و او توانست دولت قدرتمند آشور که سالیان دراز در بین النهرین آقایی کرده بود را بر اندازد و مرزهای کشور خود را از غرب به لیدی برساند و از سمت جنوب غربی با پادشاه قدرتمند بابل نبوکد نصر همسایه شود. پس از هو خستره ایشو ویگو بر تخت سلطنت ماد تکیه زد و در زمان او حکومت ماد تضعیف شد و کوروش بزرگ ماد را به قلمرو خود ضمیمه کرد و البته بر خلاف نظر خیلی از نویسندگان که اعتقاد دارند که دلیل فروپاشی ماد ضعف ایشو ویگو بود بنده این عقیده را دارم که ایشو ویگو ضعف نداشت و دلیل شکست او این بود که کوروش بزرگ بسیار قدرتمند بود، مادها که در آن زمان بسیار ثروتمند بودند و امکانات فراوانی داشتند هیچ وقت تصور نمی‌کردند که مردم پارس که از توابع آنها هستند بتوانند شکستشان دهند و البته خیانت عده‌ای از افسران و بزرگان ماد هم در سقوط هگمتانه بی‌تاثیر نبود. همچنان که پیداست مادها از اجداد کردهایی هستند که هم اکنون در سراسر دنیا

پخش شده‌اند، بنا به روایات متعدد تاریخی این قوم از همان دوران از جنگجویان بزرگ بوده‌اند و همیشه مرزداران خوبی برای ایران بوده‌اند، در زمان هخامنشیان بزرگترین دشمنان ایران یونانی‌ها بودند که بارها به ایران لشکر کشیدند و در آن دوران مادها و به قول گزنفون مورخ یونان باستان کردوک‌ها مرزها را حفظ کرده بودند و همچنان که پیداست اسکندر مقدونی هم زمانی که به ایران رسید از هیچ قومی چون مادها (کردوک‌ها) دچار بلایا نگردید، پس از اینکه اشکانیان به حکومت رسیدند حکومت روم در اوج قدرت بود و در زمان مهرداد دوم (مهرداد کبیر) اولین برخورد بین ایران و روم صورت گرفت و در مدت چهارصد و هفتاد و پنج سال حکومت اشکانیان و چهار صد و بیست و پنج سال حکومت ساسانیان دو دولت ایران و روم مدام با یکدیگر در حال جنگ بودند و هر بار که به مرزهای ایران می‌رسیدند با مقاومت شدید مادها روبرو می‌شدند، پس از ورود اسلام به ایران تهاجمات از سمت شرق صورت می‌گرفت و بارها و بارها کشورمان توسط هلاکوها و جنگیرها و بیورها مورد تاراج قرار گرفت و تا زمانی که شاه اسماعیل صفوی حکومت ایران را از حالت ملوک الطوایفی بیرون آورد مدام بیگانگان از سمت شمال شرق وارد ایران شده و در آنجا دست به غارت و جنایت می‌زدند، هنگامیکه شاه اسماعیل به حکومت رسید با توجه به سابقه‌ی دیرینه‌ی کردها عده‌ای از آنها که از شاخه‌ی کرمانج بودند را به شمال خراسان کوچاند و پس از او چند تن دیگر از پادشاهان صفوی عده‌ای از کردهای کرمانج را به خراسان کوچاندند و از همان زمان دیگر هیچ قومی نتوانست از سمت شمال شرق وارد ایران شود و این خود سندی مستحکم بر وطن پرستی این اقوام می‌باشد هر زمان که مردمی به مرزهای خراسان حمله می‌کردند با کردها روبرو شده و عقب نشینی می‌کردند و این تهاجمات و درگیری‌ها بین کردها و بخصوص ترکمانان بیشتر بود و تا پایان حکومت قاجار ادامه یافت و زنان و مردان زیادی از کردها به اسارت رفتند و مردم زیادی از کردها در راه حفظ مرزهای کشورمان جان خود را از دست دادند.

ما در این سرگذشت قصد اینکه از نژاد و قوم خاصی حمایت کنیم نداریم چرا که داشتن زبان و نژادی خاص نشان افتخار نیست و در دین محمد(ص) تمام قوم‌ها و نژادها با هم برابر هستند و هیچ برتری نیست به هم ندارند. ما در این سرگذشت قصد داریم به زندگی افرادی بپردازیم که بیش از صد و اندی سال پیش بدون هیچ چشم داشتی، فقط و فقط برای دفاع از خاک میهن و جلوگیری از تجاوز بیگانگان جان خود را فدا کردند و به ما درس شجاعت و ایثار آموختند.

در آن سوی مرزهای شمالی شهر شیروان در استان خراسان شمالی و در کنار کوه‌های بلند کپه داغ و مارکو شهری بنام فیروزه وجود دارد که هم اکنون جزو مناطق توریستی کشور ترکمنستان می‌باشد و کاخ‌هایی زیبا در آن ساخته شده و طبیعت این شهر زبان زد خاص و عام است. در زمان ناصرالدین شاه طبق قرار داد آخال قسمت‌های زیادی از مرزهای ایران مفت و مسلم به تزارهای قدرتمند روس واگذار گردید و حتی خیلی از شهرهای کوچک ایران در برابر یک سفر فرنگ به روسیه واگذار شد، مدتی پس از قرار داد آخال روسها متوجه فیروزه شدند و چون این شهر را از نزدیک دیدند متوجه شدند که بسیار آب و هوایی خوب دارد و همچنین می‌تواند پایگاهی بسیار مستحکم برای اشغال سایر نقاط ایران باشد و این شهر را از ناصرالدین شاه تقاضا کردند و شاه بخشنده‌ی قاجار هم بدون هیچ قرار دادی فیروزه را به تزار واگذار کرد و به مردمی که در فیروزه بودند دستور داد تا شهر را ترک کنند. این کار ناصرالدین شاه بر کرده‌های ایل جلالی که ساکن فیروزه بودند گران آمد چرا که آنها نمی‌خواستند شهر خود را رها کرده و بیگانگان را براحته وارد ایران کنند و آنها تمایل نداشتند که مساجد شهرشان حراب شده و به جای آن کلیسا ساخته شود، برای کردها که سابقه‌ای چندین هزار ساله در مرزداری داشتند سخت بود که روسها وارد ایران شده و با استفاده از ضعف شاه‌های قاجار خاک ایران را ذره ذره جدا کنند، این بود که به مخالف برخاسته و گفتند ما حاضر نیستیم که شهرمان را ترک کنیم. کردهای جلالی ساکن فیروزه به فرماندهی مردانی چون سردار عیوض خان و دردی خان و سردار ناراز و

شیر زنی چون تحفه گل به دفاع از مرزهای ایران پرداختند و تا آخرین قطره‌ی خونشان در برابر هجوم بیگانگان به میهن جلوگیری کردند.

کتاب حاضر به دو بخش تقسیم شده است، قسمت اول آن به جنگ‌های سردار عیوض خان و دوران کودکی او پرداخته و بخش دوم آن به جنگ‌های تحفه گل و دوستانش مربوط می‌شود و عنوان قهرمانان برای بخش دوم این کتاب در نظر گرفته شده است. در مورد سردار عیوض خان مطالب بسیار اندک است و شاید تنها کتابی که در این مورد اندک مطالبی را ثبت کرده جلد سوم حرکت تاریخی کرد می‌باشد. در بین مردم هم اطلاعات مفیدی که قابل توجه باشد وجود ندارد و اینها در حد حماسه‌ی بزرگی چون فیروزه نیست، مرحوم حسین ربیعی ملقب به نه کو از معدود کسانی بود که اطلاعاتی مفید راجع به حماسه‌ی فیروزه داشت و تمام دانایی او حدود پنج صفحه و مطالب بصورت کلی بود و او تمام آنچه را می‌دانست در اختیار بنده گذاشت و بار سفر را بست. ابتدا تصمیم بر این بود که این سرگذشت بصورت رمانی طولانی نوشته شود ولیکن به این دلیل که حجم زیاد مطالب باعث خستگی خوانندگان می‌شود بنده تصمیم گرفتم تا از نوشتن مطالب حاشیه‌ای و زائد خودداری کرده و به اصل مطلب پردازم.

بنده با صراحت تمام اعتراف می‌کنم که این کتاب به هیچ‌حوال نمی‌تواند کتابی کامل باشد و اگر بنده زحمت نگارش این سرگذشت را بر خود هموار کردم این بود که مشاهده نمودم حماسه‌ی بزرگی چون فیروزه در حال فراموشی است و تمام دانایی اکثر مردم از حماسه‌ی فیروزه هیچ است، بنده مشاهده کردم که هرچند عده‌ای از مردم هستند که نام سردار عیوض را شنیده‌اند و لیکن نمی‌دانند که برای چه کشته شده است، بنده بارها در مجالس متعدد مشاهده نمودم که عده‌ای از خوانندگان در مجالس اطلاعاتی نادرست به مردم دادند که برآستی جای تأسف دارد و بنده در همین جا از آن دسته از خواندگانی که در مجالس حضور داشته و آهنگ سردار و سایر مقام‌ها را می‌خوانند خواهش دارم در مورد موضوعی که اطلاعات کافی راجع به

آن ندارند سخن به میان نیاورند و اجباری در این نیست که همه‌ی مردم سخنران شوند کما اینکه حرفی نادرست و نابجا زحمات سالیانه‌ی گروهی را بر باد خواهد داد. این بود که بنده تصمیم به نگارش این سرگذشت گرفتم و اکنون که چالشی در بین صاحب نظران انداخته‌ام منتظر این هستم که از این کتاب انتقادهای بجا صورت گیرد تا مشکلات آن رفع گردد. شایسته‌ی ذکر است که بعضی از قسمت‌های این سرگذشت آگاهانه تغییر داده شده که با سایر قسمت‌های آن هماهنگ شود. اکنون سخن را کوتاه نموده و شما خوانندگان گرامی را به خواندن این حماسه‌ی جاودان دعوت می‌کنم.

هاشم فرهادی

پانزدهم دی ماه یک هزار و سیصد و نود

فهرست

بخش اول: سردار

- فصل اول: بیکمی از طهران..... ۱۷
- فصل دوم: بیری قوچان..... ۲۹
- فصل سوم: در حضور ناصرالدین شاه..... ۳۹
- فصل چهارم: در سن پترزبورگ چه گذشت؟..... ۶۵
- فصل پنجم: قیام سردار..... ۷۹
- فصل ششم: جنگ و گریز..... ۹۹
- فصل هفتم: نقبی به گذشته..... ۱۰۵
- فصل هشتم: اغودان..... ۱۲۵

بخش دوم: قهرمانان

- فصل نهم: حرکت قهرمانان..... ۱۷۱
- فصل دهم: انگیزه ی قتل سلطان..... ۱۹۳
- فصل یازدهم: در رباط چه گذشت؟..... ۲۳۱
- فصل دوازدهم: یک نقشه ی حساب شده..... ۲۷۱
- فصل سیزدهم: شیزنی بنام تحفه گل..... ۳۱۴